عقیدهٔ

امام ابوحنیفه رحمه الله

تالیف:

محمد بن عبدالرحمن الخمیس رحمه الله

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مؤلف

کتابی که پیش رو دارید خلاصه‌ی عقیده‌ی امام ابوحنیفه رحمه الله علیه درباره‌ی توحید، صفات خداوند، ایمان و صحابه و نیز موضع‌گیری ایشان در برابر متکلمان است.

در این خلاصه؛ موضع‌گیری امام در رابطه با علم کلام، بیان می‌شود، در ادامه می‌خوانید که امام از شرک و آن‌چه منجر بدان می‌شود، نهی کرده و از آن بر حذر داشته است. و با برخی از اشکال شرکی که بوقوع پیوسته و امام و پیروان راستینش از آن‌ها نهی کرده‌اند، آشنا می‌شویم.

مبحث اول:

عقیده امام ابوحنیفه دربارە‌ی توحید

اول: عقیدە‌ی او در توحید «الله»

از نصوصی که در قرآن و سنت دربارە‌ی توحید آمده، فهمیده می‌شود که توحید بر سه قسم است:

۱. توحید در ربوبیت: اعتقاد داشتن و اعتراف نمودن به اینکه خداوند متعال تنها خالق، مدبّر و تصرف کننده در نظام هستی است.

۲. توحید در الوهیت: اعتقاد داشتن به اینکه «**الله**» تنها ذاتی است که سزاوار عبادت است و همە‌ی معبودهای دیگر باطلند. و مخصوص کردن انواع عبادات برای خداوند و شریک نگردانیدن با خداوند در عبادت.

۳. توحید در اسماء و صفات: نامگذاری و توصیف خداوند با نامهای نیکو و صفاتی که در کتاب و سنت برای خداوند متعال آمده است، با اعتقاد به اینکه این نامها و صفات بر تمامی مفاهیم کمال که شایستە‌ی مقام خداوند است دلالت دارند و حقیقت مفاهیم آن‌ها را با تقسیمات مذکور ثابت بدانیم.

امام ابوحنیفه می‌فرماید: «خداوند متعال به صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود».

و می‌فرماید: «برای کسی شایسته نیست، چیزی از جانب خود در مورد «**الله**» بگوید، بلکه باید او را به آن‌چه خودش وصف کرده، وصف نماییم».

در جایی دیگر می‌فرماید: «**الله**» از بالا صدا زده می‌شود نه از پایین وصفت پایینی در توصیف ربوبیت و الوهیت جایگاهی ندارد»... . و دیگر سخنانی که در این‌باره از امام نقل شده است.

این‌ها ردیست بر کسانی که تصور کرده‌اند، تقسیم بندی مذکور را ابن تیمیه از خودش ساخته است.

دوّم: توسل شرعیه جایز و باطل دانستن توسل ساختگی و ناجایز: قطعاً مسئله‌ی توسل، مسئله‌ای بسیار مهم و از مسائلی است، که بدعت‌گذاری و اختلافِ در آن، میان جاهلان و هواپرستان بسیار صورت گرفته است.

توسل به دلالت نصوص قرآن و سنت دو نوع است:

۱. توسل جایز ۲. توسل بدعی و ناجایز

توسل جایز بر سه نوع است:

الف- توسل به اسماء و صفات خداوند متعال.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾الأعراف: ۱۸۰ (خداوند اسمهای نیکویی دارد، او را با آن‌ها بخوانید».

ب- توسل به اعمال نیکو؛ چنانکه در احادیث و داستان سه نفری که در غار محبوس شده بودند، آمده است.

ج- توسل به دعای فرد صالح زنده، بدلیل عمل آنانی که به خدمت پیامبر می‌آمدند و از ایشان درخواست دعا می‌کردند.

بجز این سه نوع، تمام انواع دیگر توسل بدعی و ناجایزند.

امام ابوحنیفه رحمهٔ الله در باب توسل به شدت احتیاط می‌کرد؛ تا جایی که توسل با الفاظ دو پهلویی را که احتمال صحیح و اشتباه در آنها وجود داشت، مکروه می‌دانست و از به کار بردن چنین الفاظی نهی می‌کرد، امام رحمهٔ الله می‌فرماید: «مکروه می‌دانم که فردی در دعایش بگوید؛ از تو می‌خواهم که به تکیه‌گاههای عزت عرشت، یا به‌حق مخلوقاتت،...» و دیگر سخنان نقل شده از او که در ادامه‌ی بحث ذکر خواهیم نمود.

با این حال می‌بینیم بسیاری از منتسبان به مذهب حنفی، از عقیده‌ی امام ابوحنیفه منحرف شده و به توسل ناجایز و خود ساخته روی آورده‌اند و هر کسی آن‌ها را از این عمل ناروا منع و با آن‌ها مخالفت کند، متهم، به دوست نداشتن اولیاء و انبیاء می‌شود.

توسل به نامهای خداوند متعال

امام ابوحنیفه در مورد توسل شرعیِ جایز و نهی از توسل بدعیِ نـا جـایز، می‌فرماید: «برای کسی شایسته نیست که خداوند را، جز بـا دعـایی کـه او اجازه و بدان دستور داده است، بخواند و خداوند در آیه‌ی دعایی زیر کـه توسل مشروع را بیان می‌کند، می‌فرمایـد: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَـٰٓئِهِۦۚ﴾الأعراف: ۱۸۰ (برای خدا نامهایی نیکو است، پـس او را با آن نامها بخوانید و کسانی که در نامهای او کجروی می‌کنند را رها سازید، بزودی کیفر آنچه می‌کردند را خواهند دید). «اعراف/»

توسل با کلمات نا جایز و بدعی

۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: «مکروه است در دعا بگـوییم: خداونـدا! از تـو بحق فلان کس، یا بحق پیامبران و رسولانت و یا بحق بیـت الحـرام و مشعر الحرام، می‌خواهم مشکلم را حل کنی ویا ...»[۱]

۲- امام ابوحنیفه می‌گوید: برای کسی شایسته نیست خداونـد را بجـز بـا خود او(اسمها، صفات و همان روشی که مشروع قرار داده) بخوانـد و

۱ـ ر.ک. به شرح العقیدة الطحاوی/۲۳۴ و اتحاف السادة ۲۸۵/۲ و شرح الفقه الاکبر/۱۹۸.

مکروه است که بگوید از تو می‌خواهم به تکیه‌گاههای عزتِ عرشت[2] یا بحق مخلوقات...»

سوم: دیدگاه امام ابوحنیفه در اثبات صفات خداوند متعال و رد جهمیه.

امام ابو حنیفه می‌گوید: خداوند با صفات مخلوقات توصیف نمی‌شود و غضب و رضای او بدون کیفیت دو صفت از صفات او تعالی بشمار می‌رود، این عقیده‌ی اهل سنت[1] و جماعت است.

۲ـ امام ابوحنیفه و امام محمد معتقدند: مکروه است انسان در دعایش بگوید: پروردگارا از تو به تکیه گاه عزت عرشت می‌خواهم...» چرا که نصی بر جواز چنین دعایی وجود ندارد، اما امام ابویوسف بدلیل حدیثی که در آن پیامبر در دعایش می‌فرماید: پروردگارا، از تو به تکیه گاه عزت عرشت و منتهای رحمتت می‌خواهم...» جایز دانسته. این حدیث را بیهقی در کتاب الدعوات الکبیرة روایت کرده است. البنایة ۳۸۲/۹ و نصب الرایة ۲۷۲/۴ ؛ در این حدیث سه ایراد وجود دارد: الف–داود بن ابو عاصم از ابن مسعود حدیث نشنیده است.

ب–عبدالملک بن جریج مدلس است وروایات را به صورت مرسل نقل می‌کند.

ت–عمربن هارون متهم به دروغگویی است.

۱ـ امام ابوحنیفه در متن اصطلاح اهل‌سنت را بکار برده، این دلیلی است که این اصطلاح در عصر پیشنیان شناخته شده و معروف بوده است، چون امام در سال /۸۰ هـ متولد و در سال /۱۵۰هـ وفات کرده است و بیشتر فرقه‌های گمراه در اواخر دوران صحابه ظهور کرده و در دوران تابعین و سلف پس از آنان افزایش یافته‌اند و از همان زمان ضرورت ایجاب می‌کرد که پیروان سنت پیامبر از هواپرستان جدا و مشخص شوند و گفتنی است که: اصطلاح اهل سنت با اهل‌حدیث، طائفه‌ی منصوره و فرقه‌ی ناجیه بر یک گروه یعنی: اهل سنت اطلاق می‌شود و اینها نامهایی برای گروهی است که از پیامبر و اصحابش پیروی می‌کنند و بر عقیده‌ی آنان استوارند.

و خداوند غضب می‌کند و راضی می‌شود و جایز نیست که بگوییم غضب و رضای خداوند پاداش اوست. و مسلمان باید خداوند را همان گونه که او خود وصیف کرده توصیف کند.

و می‌گوید: خداوند متعال بی نیاز است، نزاده و زاده نشده و کسی همتای او نیست، زنده، توانا، شنوا، بینا، آگاه و عالم است. دست خداوند بالای دستهای مخلوقات است و دست و چهره‌ی خداوند متعال همانند دست و (وجه)چهره‌ی مخلوقات نیست.

٦–امام می‌فرماید: خدونـد متعـال همـانطور کـه خـودش فرمـوده دسـت، صورت و نفس دارد و تمام آنچه در قرآن، از دست، صورت و نفس آمده بدون تعیین کیفیت، صفات خداوند است و جایز نیست که بگوییم منظور از دست خداوند قدرت و یا نعمت اوسـت؛ زیـرا موجـب تعطیـل شـدن صفت می‌شود و این عقیده‌ی قدریها و معتزلیها است.[۲]

۲ـ ر. ک. به الفقه الاکبر/۳۰۲ و معتزله فرقه‌ایست که در اواخر دوران بنی امیه بوجود آمد، موسس این فرقه واصل بن عطاء است، پیروان این فرقه را در فارسی «عدلی مذهب» نیز می‌گفتند اینها برای اثبات عقاید و افکار خود قواعد فلسفی را بکار می‌بردند و به مباحث عقلی و منطقی متوسـل مـی‌شـدند، بـه همین دلیل بشدت مورد نقد اغلب فرق اسلامی بویژه محدثین و اشاعره واقع شدند و ایـن فرقـه آیـات قرآن را طبق قواعد کلامی تاویلهای عقلی می‌کند؛ و به عقیده‌ی آنها عقل بر نقل(قرآن و سـنت) مقـدم است.«مترجم»

٦- می‌فرماید برای کسی شایسته نیست در مورد ذات خداوند اظهار نظر کند، بلکه لازم است خداوند را به آنچه خود توصیف کرده، توصیف کنیم و نباید در باره‌ی خداوند متعال که پروردگار جهانیان است با رأی و نظر شخصی چیزی بگوییم.[۱]

۷- وقتی از امام درباره‌ی نزول(فرود آمدن) خداوند سؤال شد، فرمود: بدون کیفیت فرود می‌آید.[۲]

۸- امام ابوحنیفه می‌گوید: خداوند متعال صدا زده می‌شود از بالا، نه از پایین چرا که پایین در صفات ربوبیت و الوهیت جایگاهی ندارد.[۳]

(والله تعالی یدعی من أعلی لا من أسفل لأن الأسفل لیس من وصف الربوبیة والألوهیة في شيء)

۹- و می‌گوید: خداوند غضب می‌کند و راضی می‌شود، وگفته نمی شود، غضب او تعالی عذاب و رضای او پاداش اوست.[٤]

۱ - ر.ک شرح العقیده الطحاوی (۴۲۷/۲)، به تحقیق دکتور ترکی و جلاء العین /۳۶۸

۲ - ر.ک عقیده السلف اصحاب الحدیث/۴۲ طبع دارالسلفیه و الاسماء و الصفات بیهقی/۴۵۶ و کوثری بر این سکون کرده است و شرح عقیده الطحاویه /۲۴۵ با تخریج آلبانی و شرح الفقه الاکبر ملا علی قاری/,۶۰

۳ - الفقه الاسبط/۵۱

۴ - الفقه الاسبط /۵۶ و کوثری بر این سکوت کرده است.

۱۰- و می‌گوید: خداوند متعال با هیچ چیزِ مخلوقـاتش شـباهت نـدارد و هیچ یک از مخلوقات، شبیه خداوند نیست. همواره با اسـم‌هـا و صـفاتش بوده و خواهد بود.[5]

۱۱- و می‌گوید: صـفات خداونـد، مخـالف صـفات مخلوقـات اسـت، و می‌داند نه همانند دانستن ما، قدرت دارد نه همانند قدرت ما، مـی‌بینـد نـه همانند دیدن ما، می‌شنود نه مانند شنیدن ما، و سخن می‌گوید نه همچـون سخن گفتن ما.[6]

۱۲- و می‌گوید: خداوند با صفاتِ مخلوقات توصیف نمی‌شود.

۱۳- و می‌گوید: هر کس خداوند را با مفهومی از مفاهیم بشـری توصـیف کند، بیقین کافر شده است. و از امام نعـیم بـن حمـاد رحمـه الله روایـت است که فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقات تشبیه کند، بیقین که کافر شده و هر کس صفتی از صفاتی را که خداوند، خودش را با آنها توصیف کرده، نفی کند بدون شک کافر شده اسـت...» گفتنـی اسـت کـه عقیـده‌ی همه‌ی سلف صالح صحابه، تابعین و تبع تابعین - همین است.

١٤-و می‌فرماید: صفات خداوند ذاتی و فعلی است، صـفات ذاتـی ماننـد: حیات، قدرت، شنوایی، بینایی، اراده و...» و صفات فعلـی ماننـد: آفریـدن،

---

۵ - الفقه الاکبر / ۳۰۱

۶ الفقه الاکبر / ۳۰۲

روزی دادن، بوجود آوردن، ابداع و ساختن و ...» و خداوند متعال همواره با صفاتش بوده و خواهد بود.[۲]

توضیح : صفات ذاتی و فعلی که امام ذکر کرده فقط تعدادی از صفات خداوند است.

باید دانست که همه‌ی صفات خداوند اینها نیست و منظور امام نیز این نیست که همه‌ی صفات خداوند همین‌هاست.

۱۵–و می‌گوید: همواره خداوند متعال فاعل افعالش بوده و فعل از صفات ازلی[۳] او تعالی است و خداوند متعال فاعل است و فعل در ازل صفت او تعالی بوده و مفعول، مخلوق خداوند است.

– و می‌فرماید: هر کس بگوید نمی‌دانم خداوند در آسمان یا در زمین است؛ بدون تردید کافر شده است. و همین طور هر کس بگوید قبول دارم خداوند بر عرش است اما نمی‌دانم عرش در زمین است یا در آسمان، کافر می‌شود.[٤]

۲– الفقه الاکبر/۳۰۱

۳– منظور از ازل گذشته‌ی بدون آغاز است.

۴–الفقه الابسط/۴۶ و ابن تیمیه این جملات را در مجموع الفتاوی۴۸/۵ و ابن قیم در اجتماع جیوش الاسلامیه/۱۳۹ و ذهبی در العلو/۱۰۱–۱۰۲ و ابن قدامه در العلو/۱۱۶ و ابن ابی العز در شرح الطحاویه/۳۰۱ از قول امام ابوحنیفه نقل کرده‌اند. از عبارت فوق استنباط می‌شود که به اعتقاد امام ابو حنیفه هر کس معتقد به صفت بالا(علو) بودن با تمام انواع اعم از بالا بودن ذات و مقام و قهر الهی، برای خداوند نباشد، کافر است. با توجه به دیدگاه این امام بزرگوار و دیگر ائمه و سلف صالح، وضعیت

۱۷-زنی از امام سوال کرده بود: معبودی که عبادت می‌کنی کجاست؟ امام در پاسخ فرمودند: خداوند بالای آسمانهاست نه در زمین.

مردی به امام گفت: در باره‌ی آیه‌ی «**و هو معکم**...»: (او -الله- با شماست...)چه می‌گویی؟ فرمود همراهی خداوند با بندگان همانند این است که تو در نامه‌ای به کسی می‌نویسی من با توام، در حالی که در کنار او نیستی.[5]

-و می‌گوید: دست خداوند بالای دستهای مخلوقات است اما همانند دستهای مخلوقات نیست.[1]

- و می‌گوید: قطعاً خداوند در آسمان است نه در زمین، مردی پرسید: در خصوص آیه‌ی «**و هو معکم**» چه می‌گویی؟ گفت: او تعالی به این‌گونه همراه بنده است که تو به مردی می‌نویسی من با تو همراهم، در حالی که تو از او غایب هستی و در کنارش نیستی.[2]

اعتقادی کسانی که معتقدند خداوند در هر جا هست و عقیده دارند خداوند در هیچ جهتی نیست، نه داخل عالم و نه خارج از آن و... و امثال این باورهای باطل را دارند، چیست؟؟؟

۵- الاسماء و الصفات/۴۲۹

۱- الفقه الابسط/۵۶

۲ - الاسماء و الصفات ۱۷۰/۲

۲۰- و می‌گوید: خداوند قبل از آن‌که با موسی سخن بگوید، متکلم بوده است.[3]

۲۱- و می‌گوید: خداوند با کلامی که شایسته مقام اوست، متکلم است و کلام در ازل از صفات او تعالی بوده است.[4]

- و می‌گوید: خداوند سخن می‌گوید، نه مانند سخن گفتن ما.[5]

- و می‌گوید: موسی سخن خداوند را شنیده است، همانطور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمًا ١٦٤﴾ النساء: ١٦٤: (خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی)[6]

- و می‌گوید: قرآن کلام الله است که در مصحفها نوشته و در قلبها حفظ و با زبانها خوانده و بر پیامبر نازل شده است.[7]

- و می‌گوید: قرآن مخلوق نیست.[8]

---

۳ - الفقه الاکبر/۳۰۲

۴ - الفقه الاکبر /۳۰۱

۵ - الفقه الاکبر/ ۳۰۱

۶ - النساء/۱۶۴

۷ - الفقع الاکبر/۳۰۲

۸ - الفقه الاکبر/۳۰۱

خلاصه بحث

امام ابوحنیفه توسل با کلمات و الفاظی را کـه در قـرآن و سـنت صـحیح نیامده، مکروه می‌داند.

– امام ابوحنیفه تمامی اسم‌ها و صفات نیکویی را که خداوند برای خودش ثابت دانسته، بگونه‌ای که شایسته‌ی مقام او تعالی است، ثابـت مـی‌دانـد و همچنین معتقد است کـه خداونـد از مشـابهت بـه مخلوقـات و مشـابهت مخلوقات با او، پاک و منزه است.

– امام ابوحنیفه معتقد است، هرکس صفت علّـو (بـالا بـودن) خداونـد را انکار کند، کافر است.

– امام ابوحنیفه معتقد است، قرآن کلام خدا است و مخلوق نیست.

اقسام سه‌گانه توحید که عبارتنـد از: توحیـد ربوبیـت، توحیـد الوهیـت و توحید اسماء و صفات، در سخنان و کلام امام ابوحنیفه وجود دارد.

تبصره:

برادر مسلمان! از سخنان امام بوضوح فهمیده می‌شود که او همه‌ی صفات خدونـد را بـدون تشـبیه و تمثیـل ثابـت مـی‌دانـد و خداونـد را بـدون تعطیل(نفی) صفات منزه دانسته و صفت علو را نیز بـرای خداونـد ثابـت می‌داند و بر این باور است که قرآن عربی، کلام حقیقی خداونـد اسـت و سیدنا موسی علیه‌السلام حقیقتاً سخن خداوند را شنیده و خداونـد بـدون

کیفیت به آسمان دنیا فرود می‌آید و وجه(چهره) و یـد(دسـت) از صـفات خداوند متعال است و تأویل هیچ یک از صفات خداوند، جایز نیست.

در نتیجه: نباید کسی بگوید، منظور از دست خداوند قدرت او و منظور از غضب او عذاب و منظور از رضای الهی پاداش اوسـت؛ زیـرا ایـن گونـه تاویل صفات موجب تعطیل صفات می‌شود که عقیده‌ی جهمیه است.

با وجود این سخنان واضح و روشن امام ابوحنیفه جای بسی تعجب است که ماتریدیها عقیده‌ی این امام بزرگوار ترک می‌کنند و همگام بـا جهمیهـا، منکر بالا بودن الله شده و به خلق قرآن و حادث بودن کلام ازلی قائلنـد و بسـیاری از صـفات خـدای متعـال را نفـی و الفـاظ صـفات را تحریـف می‌کنند؟!

مبحث دوم: عقیده‌ی امام ابوحنیفه در اثبات تقدیر الهی و درجات آن.

نصوص قرآن و سنت دلالت براین دارد که ایمان بـه تقـدیر دارای چهـار درجه است و ایمان به آن کامل نمی‌شود، مگر با پذیرش هر چهـار درجـه که عبارتند از:

۱-ایمان به علم پیشی گیرنده‌ی الهی. ۲- ایمان بـه اینکـه آن چـه بوجـود می‌آید، نوشته شده است. و این نوشته‌ها از ازل پیش از خلقت آسـمانها و زمین، در «لوح محفوظ» بوده است. ۳-ایمـان بـه اراده‌ی فراگیـری الهـی، برای تمام مخلوقات و افعال بندگان و غیره...

٤–ایمان به این که تمام آن چه وجود دارد، خدا آفریده است.

امام ابوحنیفه سخنانی دارد که به هر یک از این درجات اشاره کرده است.

۱– مردی پیش امام ابوحنیفه آمد و دربارەی تقدیر بحث می‌کرد، امام به او گفت: مگر نمی‌دانی کسی که در مورد تقدیر اندیشه و کاوش می‌کند، همانند کسی است که به خورشید می‌نگرد، هر چه بیشتر نگاه می‌کند، بر حیرتش افزوده می‌شود.[1]

امام با این سخن می‌خواست او را از فرو رفتن در مسائل غیبی و تلاش و جستجو در این زمینه بر حذر دارد و هدف از این سخن اثبات درجات تقدیر، ذکر شده نیست.

–خداوند متعال در ازل پیش از وجود اشیاء از آنها آگاه بوده است.[2]

–خداوند متعال از معدوم در حالت عدم آگاه است و می‌داند که پس از بوجود آوردنش چگونه خواهد بود و از اشیاء موجود در حال وجود و از چگونگی پس از نابودی شان آگاه است.[3]

– مقدرات الهی در لوح محفوظ ثبت است.[4]

۱– قلائد عقود العقیان/ق–۷۷–ب.

۲–الفقه الاکبر/۳۰۲–۳۰۳,

۳–الفقه الاکبر

۴ –همان

ما اعتراف می‌کنیم که خداوند به قلم دستور بـه نوشـتن داد. قلـم گفـت: پروردگارا چه بنویسم؟ خداوند فرمود: هر چه تا روز قیامت بوجود می‌آید بنویس. به دلیل این کـه خداونـد متعـال مـی‌فرمایـد: ﴿ وَكُلُّ شَيۡءٖ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ٥٢ وَكُلُّ صَغِيرٖ وَكَبِيرٖ مُّسۡتَطَرٌ ٥٣ ﴾القمـر: ٥٢ - ٥٣ »[5] (هر چه انجام داده‌اند در نامه‌های اعمال نوشته شده و هر کوچک و بزرگ ثبت است).

-در دنیا و آخرت همه چیز به اراده و خواست خداوند است.[6]

-خداوند همه چیز را از عدم آفریده است.[1]

-خداوند پیش از آفریدن مخلوقات هم خالق بوده است.[2]

- ما معتقدیم، بنده همراه با اعمال، اقرار و شـناختش مخلـوق اسـت، لـذا وقتی فاعل مخلوق است افعالش بطریق اولی مخلوق است.[3]

-تمـام افعـال بنـدگان اعـم از حرکـت و سـکون کسـب اسـت، و خـالق افعال‌شان خداوند است و همه‌ی آنچه انجام می‌دهند به خواست، آگـاهی، داوری و تقدیر الهی است.[4]

۵-الوصیه مع شرحها/۲۱

۶-الفقه الاکبر/۳۰۲

۱- الفقه الاکبر/۳۰۲

۲-الفقه الاکبر/۳۰۴

۳-الوصیه مع شرحها/۴۱

۴- الفقه الاکبر/۳۰۳

-بندگان تمام افعال‌شان را اعم از حرکت و سکون حقیقتاً کسب می‌کنند و خداوند خالق افعال‌شان است، همه‌ی اینها بخواست، آگاهی و تقدیر الهی است. و همه‌ی عبادات به فرمان، محبت، رضایت، آگاهی، داوری و تقدیر الهی واجب گردیده است. و تمام گناهان بخواست، آگاهی و قضا و قدر الهی است؛ نه با محبت، رضایت و دستور او.[5]

- خداوند متعال بندگان را مبرا و پاک از کفر و ایمان آفریده[6]، سپس آنان را مخاطب قرار داده و امر و نهی کرده است. در نتیجه هر کس کافر شده با اختیار و عمل خودش حق را انکار نموده و خداوند هم او را خوار و ذلیل کرده و کافر شده است و هر کس ایمان آورده با عمل، اقرار و تصدیق خودش و توفیق و یاری خداوند بوده است.[7]

-خداوند نسل آدم را از پشتش بصورت ذره خارج ساخت و به آنان عقل داده و از آنها خواسته که ایمان بیاورند و آنان را از کفر ورزیدن باز داشته و آنها به ربوبیت خداوند اعتراف کردند و همین ایمانشان بود، بنابر این آنها بر همین فطرت متولد می‌شوند و هر کس که کفر ورزید، کفر او بعد از این مرحله بوده که فطرتش را تغییر داده و مبدل ساخته است و کسی

۵-الفقه الاکبر/۳۰۲-۳۰۳

۶-درست این است که خداوند بندگان را بر فطرت اسلام آفریده، این حقیقت در گفتار بعدی امام تصریح شده است.

۷-الفقه الاکبر/۳۰۲-۳۰۳

هم که ایمان آورده و تصدیق نموده بدون تردید بر فطرت الهی خویش ثابت و استوار مانده است.[۱]

–خداوند همه چیز را مقدر کرده و نسبت به وجود همه چیز حکم کرده است و در دنیا و آخرت هیچ چیز بدون خواست، قضا و قدر الهی صورت نمی‌گیرد و همه چیز را خداوند در لوح محفوظ ثبت کرده است.[۲]

–خداوند کسی را بر کفر یا ایمان مجبور نمی‌کند، لیکن همه را آزاد آفریده و ایمان و کفر عمل بندگان بوده و به اختیار خودشان است. و خداوند از کافر در حال کفر آگاه است، و اگر پس از آن ایمان بیاورد دوستش می‌دارد.[۳]

۱–الفقه الاکبر/۳۰۲

۲–الفقه الاکبر/۳۰۲

۳–همان/۳۰۴

مبحث سوم:

عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی ایمان

قرآن و سنت بر این دلالت دارد که که ایمان: «تصدیق بـه قلـب اقـرار بـه زبان و عمل به اعضاء و اندام است؛ و کم و زیاد می‌شود». این تعریفـی از ایمان است که جمهور سلف به آن معتقد بوده‌اند[٤].

اما امام ابوحنیفه در این مسئله با دیگر بزرگـان سـلف اخـتلاف دارد و از امام سخنانی نقل شده که با تعریف فوق متفاوت است.

از جمله: ۱- امام ابوحنیفه می‌گوید: ایمان اقرار و تصدیق است».[٥]

۲-و می‌گوید: ایمان اقرار بزبان و تصدیق به قلب است و اقرار به تنهـایی ایمان محسوب نمی‌شـود.[٦] ایـن تعریـف را طحـاوی از امـام ابوحنیفـه و یارانش نقل کرده است.[٧]

۴- گفتنی است که لفظ جمهور سلف به ظاهر به معنای اکثریت قریب به اتفاق است امـا در اسـتفاده از این لفظ در این جا، جای تأمل است چرا که در تعریف ایمان آن طور که در متن ذکر شده اجماع است. و امام شافعی می‌گوید: به اجماع صحابه، تابعین و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند. ایمان: نیت(اعتقـاد در قلب)، قول(اقرار بزبان) و عمل است. و هیچ یک از ایـن سـه تـا کامـل نمـی‌شـود مگـر بـا دو تـای دیگر».لالکائی در السنه روایت کـرده اسـت. ر.ک. بـه المعتقـد الصـحیح- الواجـب علـی کـل مسـلم اعتقاده/۵۷ عبدالسلام بر جس عبدالکریم. و برای اطلاع بیشتر به الإبانه ۳۱۴/۱ تالیف امـام ابوعبـدالله عبیدالله بن محمد بن بطة عکبری حنبلی، با تحقیق احمد فرید مزیدی رجوع شود.«مترجم»

۵- الفقه الاکبر/۳۰۴

- امام می‌گوید: ایمان کم و زیاد نمی‌شود.[۳]

این که امام می‌گوید: ایمان تصدیق به قلب و اقرار بزبان است، زیاد و کم نمی‌شود. و عمل از حقیقت ایمان خارج است؛ با عقیده‌ی دیگر بزرگان و پیشوایان سلف امت اسلامی مانند: امام مالک، شافعی، احمد، اسحاق، بخاری و کسان دیگر مخالف است، در حقیقت حق با این بزرگان است.

با این که نظریه‌ی امام درست نیست، باز هم مأجور است و ابن عبدالبر و ابی العز حنفی مطالبی ذکر کرده‌اند که بر رجوع امام از این نظریه دلالت دارد.[٤] «والله اعلم»

«خلاصه»

۱- امام ابوحنیفه بر این باور است که ایمان تنها اقرار و تصدیق است و کم و زیاد نمی‌شود.

۲- جمهور سلف در این مسئله با امام ابوحنیفه اختلاف دارند.

«مبحث چهارم»

«عقیده‌ی امام ابوحنیفه درباره‌ی صحابه»

۶-کتاب الوصیه مع شرحها/۲

۷-شرح العقیدة الطحاویة/۳۶۰

۳- الوصیه مع شرحها/۳

۴-ر.ک. به التمهید ابن عبدالبر ۲۴۷/۹ و شرح العقیدة الطحاویه/۳۹۵

از آنجایی که بدعتگذاران و هواپرستان همه، یا برخـی از یـاران پیـامبر را مورد طعن و ایراد قرار می‌دهند، علماء و دانشمندان مسلمان لازم دانسـتند که درباره‌ی یاران پیامبر مطالبی را بیـان کننـد؛ امـام ابوحنیفـه هـم کـه از بزرگان علم و دانش است، در این رابطه اظهار نظر کرده که به شـرح زیـر است:

۱- از هیچ یک از یاران پیامبر جز به نیکی یاد نمی‌کنیم.[۵]

۲- نسبت به هیچ یک از اصحاب پیامبر اظهار تنفر و بیزاری نمـی‌کنـیم و این‌گونه نیستیم که با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کنیم.[٦]

یک لحظه همراهی یکی از اصحاب با پیامبر، بهتر از عمل تمـام عُمِـر هـر یک از ما ـ هر چند طولانی باشدـ است.[۱]

ما معتقدیم که افضل‌ترین فرد این امت پس از پیـامبر، ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه است، عمر، عثمان و علی ـرضوان الله علیهم اجمعینـ به ترتیب در مراتب بعدی قرار دارند.[۲]

افضل‌ترین مردم پـس از رسـول الله صلی الله علیه وسلم، ابـوبکر رضی الله عنه، عمـر رضی الله عنه، عثمـان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه هستند و نسبت به تمام اصحاب پیامبر چیزی جز خیر نمی‌گوییم.[۳]

---

۵ - الفقه الاکبر صفحه۳۰۴

۶ - الفقه الاسبط صفحه۴۰

۱ - مناقب ابوحنیفه نوشته مکی/۷۶

۲ - الوصیه با شرح /۱۴

«چکیده‌ی بحث»

امام ابوحنیفه معتقد به وجوب، دوست داشتن تمام اصحاب پیامبرﷺ است.

امام، خلفای راشدین را از دیگر اصحاب پیامبر برتر و افضلیت و برتریشان را نسبت به یکدیگر بر حسب ترتیب خلافتشان می‌داند.

امام معتقد است از اصحاب پیامبر نباید جز به خیر یاد کنیم و واجب است از طعنه زدن و ایراد گرفتن نسبت به یاران پیامبر خودداری نمائیم.

«مبحث پنجم»

«نهی امام از هواپرستی جدال و بدعتگذاری در دین»

امام ابوحنیفه از هم‌نشینی اهل کلام[۲] و هواپرستان و شنیدن سخنانشان ممانعت نموده و از فراگیری علم کلام بدلیل ضررهایی که دارد، نهی کرده است. و در مذمت اهل کلام و طرفداران آن ممانعتهای زیادی از امام نقل

۳ - النور الامح (ق ۱۹-ب)

۲-اهل کلام گروهی از مسلمین بودند که در اواخر قرن اول هجری ظهور کردند و برای اثبات عقاید خویش در مسائلی از قبیل توحید، تجسیم، جبر و اختیار، ایمان و کفر از دلایل و براهین عقلی استفاده می‌کردند که معمولاً با بحثها و مناقشات فروان بی پایان و منحرفی همراه بود. «مترجم»

شده، در اینجا سخنان امام را می‌آوریم تا خوانندگان با دیدگاه امام در این باره آشنا شوند چنان که میگوید:

هواپرستان در بصره بسیارند، بیست سال و اندی با آنها نشست و برخواست کردم، بسی اوقات یک سال پیاپی، بیش و کم با آنها بودم؛ در آن وقت گمان می‌کردم، که علم کلام از مهمترین علوم است.

در علم کلام تا جایی مطالعه کردم و به درجه‌ای رسیدم که مرا در این علم با انگشتان دست به یکدیگر نشان می‌دادند و من نزدیک حلقه درس حماد بن ابی سلیمان می‌نشستم. تا اینکه زنی پیش من آمد و پرسید: مردی زن کنیزی دارد و می‌خواهد او را به شیوه‌ی سنت طلاق دهد، او را چند طلاق دهد؟ ندانستم چه بگویم، گفتم برو از حماد سؤال کن و بیا به من بگو؛ از حماد سؤال کرد و پاسخ داد: او را هنگامی که از حیض پاک شده باشد و در آن هنگام با او همبستر نشده باشد، یک طلاق بدهد و سپس بگذارد تا دو حیض بگذرد، وقتی آن زن غسل کرد، ازدواج برایش جایز می‌باشد.

زن برگشت و پاسخ را به من گفت: با خودم گفتم: به علم کلام نیاز ندارم و کفشهایم را پوشیدم و به مجلس درس حماد رفتم.

خداوند عمر بن عبید را لعنت کند که راه علم کلام را بـرای مـردم ـکـه سودی به حالشان نداردـ باز کرده است.[٤]

مردی پرسید: دربارهی آنچه مردم در مباحث کلامی اعـراض و اجسـام از خود ساختهاند، چه می‌گویی؟ امام گفت: این‌ها گفتارهای فلسـفی اسـت. برتوست که از احادیث و شیوهی سلف پیـروی و از هـر نـو پیـدایی (در دین) که بدعت است، دوری کنی.[۱]

٤- حماد فرزند امام ابوحنیفه می‌گوید: روزی پدرم نزد من آمد، در حالی که گروهی از طرفداران علم کلام با من بودند و در مـورد مسـائل کلامـی بحث می‌کردیم؛ سر و صدای ما بلند شده بود، همین که صدای پای پدرم را در منزل شنیدم، بیرون شدم، به من گفت: حمـاد چـه کسـانی نـزد تـو هستند؟

گفتم: فلانی، فلانی و فلانی، کسانی را کـه نـزد مـن بودنـد را نـام بـردم. پرسید: در چه موضوعی بحث می‌کنید؟ گفتم: در فلان و فلان موضوع؛ به من گفت: ای حماد! علم کلام را رها کن؛ حماد گوید: بیاد ندارم که پـدرم

۴ - ذم الکلام هروی/۲۸-۳۱ این که امام ابوحنیفه رحمه‌الله عمربن عبید را لعنت می‌کند بـر خطرنـاک بودن بدعتی دلالت دارد که دروازه‌ی آن را باز کرده است، چـون در غیـر ایـن صـورت لعنـت کـردن مسلمانی معین جایز نیست.

۱-ذم الکلام هروی/۱۹۴-ب.

اختلاط فکری داشته باشد؛ روزی به چیزی دستور دهد و روز دیگر از آن منع کند.

گفتم: پدر: مگر خود شما به من دستور ندادی، علـم کـلام را فـرا گیـرم. گفت: آری فرزندم، امّا امروز تو را از آن منع می‌کنم؛ پرسیدم: چرا؟

گفت: فرزندم اینهایی که اختلافاتشان را در مسـائل علـم کـلام مشـاهده می‌کنی، قبلاً یک نظریه در دین داشـتند تـا اینکـه شـیطان بـا وسوسـه در میانشان دشمنی و اختلاف انداخت لذا با یکدیگر مخالف شدند.[۱]

۵- امام ابوحنیفه به ابویوسف می‌فرماید: هرگز با عموم مـردم در مسـائل اصول دین، از علم کلام بحث نکن، چرا که آنان مردمی هستند کـه از تـو تقلید می‌کنند و در نتیجه سرگرم چنین مسائلی می‌شوند.[۲]

اینها بخشی از سخنان و عقیده‌ی امـام ابوحنیفـه دربـاره‌ی اصـول دیـن و موضع‌گیری او در برابر علم کلام و متکلمان است.

«چکیده بحث»

۱- امام ابوحنیفه از فراگیری علم کلام و جدل و جر و بحثهـا در اصـول دین ممانعت می‌کرد.

---

۱ - مناقب ابوحنیفه نوشته مکی /۱۸۴-۱۸۳

۲ - مناقب ابوحنیفه، مکی -۳۷۳

۲- از آنجاییکه طرفداران علم کلام دروازه‌های شرارت را باز کرده و منحرف شدند، امام با آنها به شدت مقابله می‌کرد و به همین سبب عمرو بن عبید را لعنت کرد.

مبحث ششم

ممانعت امام ابوحنیفه از شرک و اسبابی که منجر به شرک می‌شود.

اسلام بر حمایت از توحید خالص برای خداوند و بستن روزنه‌های شرک به او تعالی و نابودی آن بسیار تاکید کرده است.

بدون شک غلو و زیاد روی در حق صالحان و نیکو کاران، اولین و قدیمیترین سبب و علت شرک بوده است و شرک در میان قوم نوح از راه غلو و زیاده روی در حق نیکان و صالحان آغاز شد؛ این حقیقت از ابن عباس و کسان دیگر با روایات صحیح ثابت است. لذا در اسلام بر بستن این دروازه‌ها تاکید فروان شده است و علمای اهل‌سنت در انکار غلو و زیاده روی در حق مردگان و حمایت از توحید بشدت سخت‌گیر و حساس بوده‌اند. و امام ابوحنیفه از علمایی است که در این خصوص سختگیر بوده‌اند، در این بحث با مطالعه‌ی سخنان او و پیروانش به واقعیت بیشتر پی خواهیم برد. «انشاء الله»

اسباب و وسائلی که منجر به شرک می‌شود

امام ابوحنیفه و پیروانش از اسبابی که منجر به شرک می‌شود نهی کرده‌اند و برخی از اسبابی که منجر به شرک می‌شود عبارتند از:

گچ کاری[1] و ساختن بنا (گنبد، ضریح و ساختمانهایی که روی قبرها می‌سازند) و بلند کردن قبر از زمین[2] و نوشتن بر آن[3] و مسجد نمودن

۱-مسلم و دیگر محدثین از جابر روایت کرده‌اند که: «پیامبر از گچ کاری(به کار بردن گچ)قبور و نشتن وساختن بنا و ساختمان بر آنها نهی کرده است». برای آشنایی با مواضع امام ابوحنیفه و بسیاری از پیروان ایشان در این باره به کتابهای زیر مراجعه شود:۱-البدائع الصنائع ۳۲۰/۱، تحفة الفقهاء۲۵۶/۲، المتانه/۲۰۱، فتح الملهم۱۲۱/۲-۱۲۲، معارف السنن۳۰۵/۳-۳۰۷، حاشیة الطحطاویه بر مراقی الفلاح/۳۳۵، حاشیه رد المحتار ابن عابدین۲۳۷/۲، الفتاوی الهندیه۱۹۴/۱، البحرائق۱۹۴/۲، المبسوط ۶۲/۲، حاشیه المراقی الفلاح/۴۰۵، والابداع/۱۹۷ و زیارة القبور/۲۹,

۲- ساختن بناء روی قبرها بدلیل حدیثی که مسلم و دیگر محدثین از علی روایت است که پیامبر او را فرستاد که هیچ قبر ساخته شده‌ای را نگذارد مگر این که با زمین یکسان کند. برای آگاهی بیشتراز موضع گیری پیشوایان حنفی در این باره به کتابهای زیر رجوع شود: تبیین الحقائق زیلعی ۲۶۴/۱، فتح الملهم۵۰۶/۲، روح المعانی۲۳۷/۱۵ و فتح القدیر ۱۴۱/۲.

۳- ابوداود، ترمذی و... از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر از بکار بردن گچ در قبرها و نوشتن بر آن نهی کرده است. برای آگاهی بیشتر از عقیده‌ی امام و پیروانش در این باره به البدئع الصنائع۳۲۰/۱، تحفة الفقهاء۲۵۶/۲، تبین الحقائق۲۶۴/۱، حاشیة مراقی الفلاح و مراقی الفلاح/۴۰۵ و الابداع/۱۶۷ رجوع شود.

قبور،[4] و چراغ و... بر قبرها روشـن نمـودن[5] و آن را محـل اجتمـاع قـرار دادن[6] و بقصد زیارت آن اسباب سفر بستن[1] و بصورت خاص و بـه نیـت کسب ثواب به زیارت قبور رفتن و... نهی کرده است.

۴-دلیل عدم جواز این مسئله این است که پیامبر می‌فرماید: «خداوند یهود و نصارا را لعنـت کنـد کـه قبور پیامبرانشان را مسجد(سجدگاه و محل نماز خواندن) قرار دادند» (متفق علیه) و می‌فرماید: «آگاه باشید، آنانی که پیش از شما بودند، قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار می‌دادند، لذا شما را از این کـار نهی می‌کنم». این حدیث را مسلم و دیگر محدثین روایت کرده‌اند. برای آگاهی از موضع‌گیری احنـاف می‌توان به تبیـین الحقـائق۱/۲۶۴، روح المعـانی۱۵/۲۳۷، المرقـاة شـرح المشـكاة ۲/۲۲، الکواکـب الدراری۱/۳۱۶-۳۱۷، زیارة القبور تالیف برعوی/۲۹ و المجالس الاربعه/۱۳.

۵-رسول اللهﷺ می‌فرماید:لعن الله زوارات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج»: (خداوند زنـانی را که به زیارت قبرها می‌روند و کسانی را که قبرها را مسجد قرار می‌دهنـد و بـر آنهـا چـراغ روشـن می‌کنند؛ لعنت کند). این حدیث را احمد، ترمذی و دیگر محدثین روایت کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر از موضع‌گیری احناف به کتابهای زیـر رجـوع کنیـد: الکوکـب الـدراری۱/۳۱۷، والإبـداع/۱۸۹، زیـارة القبور/۲۹ و المجالس الاربعة/۱۳,

۶-ابوداود بصورت مرفوع از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: «خانه‌هایتان را با نخواندن نماز و قرآن به قبرستان تبدیل نکنید و قبر مرا محل اجتماع و عبادت قرار ندهید و به من درود بفرسـتید کـه هـر جـا باشید درود شما به من می‌رسد». برای آگاهی از موضع احناف به الإبداع/۱۸۵ رجوع شود

۱-امام احمد از ابوسعید روایت می‌کند که پیامر فرمود:«برای کسی شایسته نیست که به قصد رفـتن بـه مسجدی و خواندن نماز در آن، بار سفر ببندد، به استثنای مسجد الحرام، مسجد مـن(مسـجد النبـی در مدینه) و مسجد الاقصی». برای آگاهی از موضع احناف در مورد نهی از سفر کردن بقصد ثواب بجـز از سه مورد مذکور به حجة الله البالغه۱/۱۹۲-۱۹۳.

چکیده‌ی بحث

سخنان زیادی از امام ابوحنیفه و پیروانش در خصوص ممانعـت از تمـام آنچه منجر به شرک و بزرگداشت قبرها و اموات غلو و زیاده روی در آنها می‌شود نقل شده است که می‌توان در کتابهای احناف مطالعه نمود.

بخش دوم: نمونه‌هایی از شرکی که امام ابوحنیفه و پیروانش نسبت بـه آن هشدار داده‌اند.

از مسائلی که بسی اوقات موجب تعجب و شگفتی می‌شود این است کـه وقتی می‌گوییم عربها مشرک توحید ربوبیت را قبول داشتند و شرکشان در الوهیت و عبادت غیر خدا بوده است، یعنی: منکر توحید الوهیت بودنـد و غیر الله را عبادت می‌کردند؛ عده‌ای با اظهار تعجب این واقعیـت را انکـار می‌کنند.

و باز از مسائل دیگری که شگفت انگیزتر از این است، وجود بسـیاری از مظاهر شرک در ربوبیت در میان مسلمانان اسـت. امـا شـگفتی و تعجـب خواننده بعد از ذکر تفصلی و توضیح برخی از مظـاهر شـرکی، بـر طـرف خواهد شد.

محمد علاءالـدین حصـکفی[۲] در خصـوص کسـی بـرای غیـر خـدا نـذر می‌کند،می‌گوید: باید دانست آنچه بیشتر عوام‌الناس در مورد مردگان انجام می‌دهند و پولهایشان را صرف نذر روشن کردن شمع و ...در کنـار قبـر و ضریح و گنبد اولیاء و بزرگان می‌کنند تا کسـب ثـواب نمـوده و بـه خـدا نزدیک شوند به اجماع باطل و حرام است.[۱] و ابن عابدین شارح این متن می‌گوید:

این که می‌گویند: به تقرب و نزدیکی به آنان و گرفتن پـاداش فـلان قـدر غذا، شمع و روغن زیتون نذر فلان پیر و... می‌کنم و می‌گوینـد: ای فـلان پیر و...! ای آقای من! اگر گمشده‌ام را به من برگردانـی یـا بیمـارم را شـفا دهی یا نیازم را بر آورده کنی؛ این قدر و آن قـدر پـول، طـلاء، نقـره و و و...نذر تو می‌کنم این اعمال به دلایلی باطل و حرام است. ازجمله:

این فرد برای مخلوق نذر کرده و چنین نـذری جـایز نیسـت؛ زیـرا نـذر عبادت است و عبادتِ مخلوق جایز نیست. ودیگر اینکه آن چه نذر کـرده برای مرده بوده و مرده قدرت و اختیاری از خود ندارد.

۲–محمدبن علی بن محمد حصکفی معروف به علاء الدین حصکفی، مفتی احناف در دمشق بوده‌اسـت، که «درالمختار شرح تنویر الابصار» و «افاضة الانوار شرح اصول المنـار» از تالیفـات اوسـت، وی در سال/۱۰۸۸ ه. وفات نموده است. به خلاصة الاثر۶۳/۴–۶۵ والاعلام۲۹۴/۶ رجوع شود.

۱– الدر المختار۴۳۹/۲.

۲–روح المعانی ۲۱۳/۱۷–۲۱۲.

آلوسی در توصیف استغاثه کنندگان از غیر الله و وابستگی شدیدشان به مردگان که انواع عبادتهایی مانند: نذر، دعا و... را برای غیر خدا انجام می‌دهند، در تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا﴾ الحج: ٧٣ (آنانی که غیر از الله را می‌خوانند(و صدا می‌زنند، آن اشیاء و افراد) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند...).

می‌گوید: این آیه اشاره‌ایست به مذمت و نکوهش غلو کنندگان در محبت اولیاء خدا که از آنان در هنگام گرفتاری یاری می‌خواهند و از خداوند غافلند و برای آنها نذرها می‌کنند!! و عاقلانشان می‌گویند: اینها واسطه‌هایی بین ما و خداوند هستند و ما برای خدا نذر می‌کنیم و ثواب آن را به ولی می‌بخشیم!! روشن است که آنان در دعاها و خواسته‌هایشان، در جمله‌ی اول که می‌گویند: شبیه‌ترین مردم به بت پرستانی هستند که می‌گفتند:﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾الزمر: ٣ (آنان را معبودان -غیر ازخدا- را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند).

و در سخن دوم‌شان اگر درخواست شفای بیماران و پیدا کردن گمشده گان و یا امثال اینها را نکنند، ایرادی نیست.[٢]

٣-ایشان محمد بن اسماعیل کاندهلوی حنفی، شخصیتی ادیب، عالم، فاضل و دارای ملکه‌ی علمی استوار بوده است و کتاب الکواکب الدراری از تألیفات اوست؛ در سال ١٣٣۴ وفات کرده است. به مقدمه‌ی مصنف بن ابی شیبه ٢٧/١ و العناقید الغالیه/۴٧ رجوع شود.

محمد بن یحیی بن محمد کاندهلوی حنفی[۳] می‌گوید: قبرها را مسجد(محل نماز خواندن) قرار دادن بدلیل تشبیه به یهودیان که قبرهای پیامبران و بزرگان‌شان را مسجد قرار می‌دادند و بدلیل بزرگداشت اموات و شباهت به بت پرستان، جایز نیست و روشن کردن چراغ روی قبرها اسراف در مال است و از آن نهی شده؛ و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا ﴿٢٧﴾﴾ الإسراء: ۲۷ (قطعاً اسراف کنندگان برادران شیاطین‌اند، و شیطان نافرمان پروردگارش است). در روشن کردن چراغ شبیه یهودیانند چون آنها بر قبور بزرگانشان چراغ روشن می‌کردند و سرگرم شدن به تعظیم قبور از امور بیهوده است.[۳]

آلوسی حنفی می‌گوید: کسانی را دیدم که در بلند کردن و ساختن قبور صالحان با سنگ و آجر و... و آویزان کردن چراغ بر آنها و نماز خواندن به طرف قبور، لمس کردن و بوسه زدن قبرها و جمع شدن در کنار قبور در اوقاتی مخصوص را همانند جاهلان مباح می‌دانند. بدون شک همه‌ی اعمال مذکور دشمنی با خدا و رسول و پدید آوردن دین جدیدی است که خداوند بدان اجازه نداده، و برای شناخت گمراهی این افراد همین بس که اصحاب رسول الله ﷺ چگونه قبر پیامبر را که افضلترین قبرهاست؛ زیارت می‌کردند.

۳-الکواکب الدراری ۱/۳۱۶-۳۱۷.

لذا هر کس دنبال حقیقت است می‌تواند، روش و عمل صحابه را در نحوه‌ی زیارت صحیح الگو قرار دهد.

شاه ولی الله دهلوی می‌گوید:

اگر می‌خواهید از صحت آن چه در مورد عقاید مشرکان و اعمالشان گفته شده آگاه شوید. به خرافه پرستان این زمانه، بویژه پارسایان(صوفیان) و کسانی که در گوشه و کنار «دار الاسلام» ساکنند، بنگرید. و عقیده‌یشان را در باره‌ی ولی و اولیاء را مورد بررسی قرار دهید، با این که آنها ولایت اولیاء پیشین را قبول دارند، معتقدند که وجود اولیاء در این زمانه از محالات است و همواره به آستانه‌ها و قبور می‌روند و انواع شرکها، بدعتها و خرافات را انجام می‌دهند و تحریف دین و شباهت به کفار در آنها چنان در میانشان رواج دارد که تمام قلب و دلشان را فرا گرفته است؛ تا جایی که عمل‌شان بطور کامل مصداق حدیث پیامبر است که می‌فرماید: «لتتبعن سنن من کان قبلکم ...»: (قطعاً از راه روش ملتهای پیشین پیروی خواهید نمود). و این بلایی از بلاهاست نه آزمایشی از آزمایشات الهی که گروهی از مسلمانان که فقط نامشان مسلمان است؛ بدان مبتلاء شده‌اند. خداوند ما را از این اعمال و عقاید نجات دارد.

خلاصه مطلب اینکه: رحمت خدای متعال اقتضا کرد که سردار پیامبران محمد بن عبدالله ﷺ را در جزیره العرب مبعوث کند و به او دستور دهد که دین حنیف را استوار و پابرجا کند و به شیوه‌ی قرآنی با آنان مجادله و

بحث کند، تا با استدلال به مسلمات به جای مانده دین ابراهیمی با آنان بحث و آنان را با دلیل مغلوب و وادار به پذیرش نماید.[۱]

و در «البدور البازغه» می‌گوید: راست گفت رسول الله آنجا که می‌گوید: «**لتتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشیر و ذارعاً بذراع حتی لو دخلوا حجر ضب اتبعتموهم قالوا یا رسول الله: الیهود و النصاری؟ قال فمن**».[۲]

قطعاً از راه و روش ملتهای پیشین‌تان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید نمود، تا جایی که اگر به سوراخ سوسماری بروند از آنان پیروی می‌کنید: ای رسول خدا آیا منظور شما یهود و نصاری است؟

فرمود: پس کیست؟!

مگر نه این است که مشرکان مکه معترف بودند که سلسله‌ی این هستی به خداوند متعال منتهی می‌شود. و خداوند متعال در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾لقمان: ۲۵ (اگر از آنان مشرکان- سوال کنی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت الله).

ا ما این اعتقاد آنان را از شرک به خدا باز نداشت.

---

۱ - الفوز الکبیر/۲۶ به چاپ قدیمی رجوع شود.

۲ - این حدیث را امام بخاری در صحیح بخاری و در کتاب احادیث الانبیاء باب ما ذکر عن اسرائیل (۴۹۴/۶ و۳۴۵۶) و کتاب العلم باب اتباع سنن الیهود و النصاری و مسلم در (۲۰۵۴/۴) حدیث (۲۶۶۹) از طریق عطاء بن یسار از ابوسعید خدری روایت کرده است.

چه بسا که اخبار و روایات همواره در گوش انسان این هشـدار را زمزمـه می‌کند که نزدیکیهای قیامت علم از میان برداشته می‌شود، تا جایی کـه دو نفر بـا هـم در مـورد ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾ الفاتحة: ٥ جـر و بحـث می‌کنند یکی می‌گوید: «**ایاک ستین**»: (فقط شصت...) و دیگری می‌گویـد: «**ایاک سبعین**»: (فقط هفتاد...). و آن دو این مسئله را برای داوری بـه نـزد داناتر از خودشان می‌برند، او می‌گوید: «**ایاک تسعین**»: (فقط نـود خـدا) و به ذاتی که جانم در دست اوست سوگند که مانند این در آیات دیگـر نیـز اتفاق خواهد افتاد و در آن زمان همه مبتلاء به شرک مـی‌شـوند. خداونـد متعال می‌فرمایـد: ﴿ وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ۝١٠٦﴾ یوسف: ١٠٦ [1]

(بیشتر ایشان به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر این که مشرکند).

خداوند متعال مشرکان مکه را به علت این که مردی سـخاوتمندی را کـه برای پذیرایی حاجیان سویق(غذای مخصوصی است که با آرد، روغـن و خرما درست می‌شود) آماده می‌کرد. در مقام الوهیت قرار داده بودنـد و در هنگام گرفتاریها از او یاری می‌خواستند، کافر خوانده است.

۱-آنان از این جهت که خداوند را خالق، مالک و رازق می‌دانند؛ ایمان دارند. ولی چون بتها را عبادت می‌کنند و صفات خاص خداوند را برای انبیا، و اولیا قائلند و مزار بعضی از آنها را همانند کعبه طـواف می‌کنند و آنها را بفریاد می‌خوانند و داز آنها درخواست کمک می‌نمایند و مشرکند.

ترمذی از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت شنیدم پیامبرﷺ آیـه‌ی: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾التوبـة: ۳۱ (یهـود نصـارا علاو از خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم بـه خـدایی گرفتنـد). را تلاوت می‌کند و می‌گوید: «آنها علما و پارسایان خود را عبادت نمی‌کردند ولی وقتی چیـزی را برایشـان حـرام مـی‌کردنـد، مـردم هـم آن را حـلال می‌دانستند و هر گاه چیزی را حرام می‌کردند، آن را حرام می‌دانستند».[۲]

در این روایت رسول اللهﷺ به ما آموزش می‌دهد که شرک تنها در عبـادت به مفهوم خاص محدود نیست، بلکه بصورت مذکور نیز افـراد بـه شـرک مبتلاء می‌شوند. و چه بسا که فردی لجوج بگوید: چگونـه چنـین چیـزی ممکن است؟! بسیاری این کارها را می‌کنند و به ما گفته‌اند: ایـن کارهـا- استمداد از غیر الله و - هیچ ایرادی ندارد، در پاسخ باید گفت: تحریف-آن طور که از مفهوم عام آن فهمیده می‌شود- تنها عوض کردن کلمه‌ای بجای کلمه‌ای دیگر نیست. بلکه مسئله‌ی تحریف خطرناکتر و مهمتر از اینهاست و بیشترین نوع تحریف موجود به این صورت است که معنای ظاهری لفظ را طبق خواستهای شخصی و به پیروی از هواها و هوسها تغییر می‌دهنـد. پیامبر خدا فرموده: بزودی کسانی پیدا خواهند شد که بر شراب نام دیگری

۲-ترمذی کتاب تفسیر قرآن باب و من سورة التوبه۲۱۸/۵ ش/۳۰۹۵ و ابن جریـر طبـری۱۱۴/۱۰ و بیهقی در السنن۱۰۱۱۶ تر مذی گوید: این حدیث غریب است.

می‌نهند و برای زنا نام دیگری را و سپس می‌گویند: اینها را خداوند در کتابش حرام نکرده، این کار را بکنید که ایرادی ندارد، آیا مشاهده نمی‌کنید کسانی را که می‌گویند: مست‌کننده‌ای که از عسل، خرما ومانند آن گرفته شده است، خمر نیست و آن را حلال می‌دانند. رسول خدا در موردشان فرموده است: کسانی هستند که می‌گویند، هرگاه مرد با کنیز فرزندش همبستر شود، برایش جایز و حلال است.

چنین افرادی نگونسار و بدبخت شده و فریب رؤیاها و آرزوهایشان را خورده‌اند، بزودی خواهند دانست که درغگوی بد طینت کیست؟ آیا نمی‌بینید کسانی را که به نظریات خویش غره شده و در دل خویش آنچه را که حلال ساخته‌اند به عنوان حلال پذیرفته‌اند تا جایی که نزدیک است که در صدر کسانی که آیات الهی را برایشان تلاوت می‌کنند، قرار گیرند. آیا نمی‌بینید آن هنگام که دیگران به آن‌ها می‌گویند: ما را از بند سخنان مردم رها سازید، چرا که سخنان برخی درست و برخی نادرست است و بر شماست که از قرآن و پیامبر پیروی کنید، در پاسخ می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾ الزخرف: ۲۳ (ما پدران‌مان را بر دینی یافتیم و به آنان اقتدا می‌کنیم).

آنان در این باورشان اشتباه کرده‌اند، و ممکن است در صورت توانایی، داعیان به قرآن و سنت را بکشند، باید دانست که این‌ها مشرکان حقیقی‌اند.

و هنگامی که شنیدیم در افسانه‌ها آمده، مردی موصوف به بزرگواری و فضیلت؛ گفته‌است: اگر در روز قیامت خداوند بر شکلی غیر از فلان شکل ظاهر شود که من(حقیقتاً) او را ندیده‌ام[١]، متجلی شود، از اینکه مقام خداوند متعال را از مقام فلان شخص پایین آورده بود، از شدت خشم موی بر بدنم راست شد که اگر این روایت درست باشد، هیچ عذری در پیشگاه خداوند متعال ندارد.[٢]

شاه اسماعیل دهلوی در کتاب «تقویت الایمان» که ابوالحسن ندوی آن را به عربی ترجمه کرده و «رساله التوحید» نامیده، تحت عنوان: «اهمیت و بزرگی فتنه‌ی شرک و بی خبری مردم»

می‌گوید:باید دانست که در این زمانه شرک در میان مردم بسیار است و توحید حقیقی و خالص غریب شده است، ولی بیشتر مردم معنای شرک را نمی‌دانند و ادعای ایمان دارند در حالی که در شرک غوطه‌ور و به آن آلوده‌اند؛ بنابراین پیش از هر چیز این مسئله مهم است که مردم معنای توحید و شرک را بفهمند و حکم آن را در قرآن و حدیث بشناسند.

مظاهر شرک و صورتهای گوناگون آن:

---

١ -یعنی: آن فردی که دیده، خدا نبوده بلکه کسی غیر از خدا را دیده است. و در واقع ادعا دارد که خدا را دیده است.

٢ -البدور البازغه/١٦٧-١٧٠

یکی از مسائلی که امروزه بسیار به چشم می‌خورد این است که بسیاری از مردم در گرفتاریها و مشکلات از بزرگان، پیامبران، أئمه[٣]، شهداء، ملائکه و جن‌ها کمک می‌گیرند و آنها را با نامهایشان صدا می‌زنند و بر آورده شدن حاجات و آرزوهای خویش را از آنها می‌طلبند.

ابوالحسن ندوی می‌گوید: و برایشان نذرها و قربانیها تقدیم مـی‌کننـد تـا حاجتها و نیازهایشان بر آورده شود و بخاطر دفع بـلا، فرزندانشـان را بـه آنها منسوب می‌کنند و بسـی اوقـات بـه همـین هـدف بعضـی از آنهـا را عبدالنبی و... نام می‌نهند و بعضی دیگر نامهایی همانند: علی بخش، حسین بخش، پیر بخش، مـدار[٢] بخـش و سـالار[٣] بخـش و... بـرای فرزندانشـان انتخاب می‌کنند.

٣-منظور از أئمه، أئمه‌ی اهل‌بیت است که روافض در حق‌شان غلو و زیـاده روی مـی‌کننـد و آنهـا را بحدی بزرگ و مقدس می‌دانند که تصور می‌کنند آنها معصوم و از غیب آگاهند و عقیده‌شـان دربـاره‌ی امامت بگونه‌ایست که مقام امامت و نبوت را مشترک و حتی در بسـیاری از خصوصـیات آن را رقیـب نبوت می‌دانند و اهل‌سنت هند که بدستور حاکمان و امیران با شیعیان زندگی می‌کنند، به علت بی خبری از اسلام در بسیاری از مسائل تحت تاثیر عقایدشان قرار گرفته‌اند.

٢- ابو الحسن ندوی در مورد او می‌گوید: وی شیخ بزرگ بدیع الدین مدار حلبی مکنپـوری، یکـی از مشایخ مشهور در هند است که عمری از او گذشته بود، و مردم به او اتفاقات عجیب و غریبـی نسـبت می‌دهند که عقل آنها را نمی‌پذیرد؛ عامه‌ی مردم هند یکی از ماههای سال را به او نسـبت مـی‌دهنـد و نامش در ضرب المثلهای رایج در میان مردم وارد شده و بنیان گذار فرقه‌ی صوفیه‌ی مداریه اسـت کـه

شکی نیست که محبت و احترام انبیاء و اولیاء و بزرگداشت آنها ایرادی ندارد ولی هرگاه آنها را با خداوند برابر بدانیم و بر این باشیم که آنها با خداوند در یک مقامند، بدون شک مرتکب شرک شده‌ایم و ما چنین اعتقادی نداریم بلکه بر عکس معتقدیم آنها مخلوقات و بندگان خدایند. و هرگز نمی‌پذیریم که به سبب آنچه خداوند به آنها به طور خاص عطا کرده، در عالم دارای قدرت و تصرف هستند. چون حقیقت این است که آنها بدون اذن و رضای خداوند از هیچ چیز برخوردار نیستند؛ اما کسانی که از آنها کمک می‌گیرند و در مشکلات آنها را بفریاد می‌خوانند و ادعا می‌کنند که خدا را صدا می‌زنند و از خداوند کمک می‌گیرند و می‌گویند این بدان دلیل است که آنها در نزد خداوند مقام و مرتبه‌ای دارند که دیگران از آن بی بهره‌اند، و حقیقت این است که آنها در عالم از قدرتی برخوردار نیستند و این که طرفداران‌شان، عقیده دارند آنها می‌توانند هر

در این اواخر بسیار منحرف شده وبسیاری از خرافات و ریاضتها به این فرقه راه‌یافته است و در سال ۸۴۴/ وفات کرده است.

۳-سید سالار مسعودی غازی از مشایخ مشهور هند است که در موردش افسانه‌های فراوانی بافته‌اند و ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود می‌گوید: اطلاعات علمی و تاریخی کافی از او در دست نیست، می‌گویند: بیشتر آن سر زمین را فتح کرده است و چیزهای شگفت انگیز و جنگهای مشهوری به او نسبت می‌دهند و در سال/۵۸۸ وفات کرده‌است قبر او زیارتگاه بسیاری از کسانی است که معتقدند مجرد مرده به همین دلیل هر ساله برایش جشن عروسی برگزار می‌کنند و دخترانشان را به ازدواج او در می‌آورند و برایش نذرها و بر قبرش پرچم نصب می‌کنند!!! ابوالحسن ندوی

کاری که بخواهند بکنند و حکمشان در میان خلـق خـدا جـاری اسـت و مـی‌تواننـد احکـام را باطـل و یـا تأییـد کننـد؛ عقیـده‌ی بـاطلی اسـت. و مریدانشان اعتقاد دارند آنها واسطه‌هایشان در نزد خداست و هـر کـس از آنها بهرمند گردد و در نزد آنها مرتبه‌ای کسب کند، در واقـع در نـزد خـدا کسب کرده است و بر این باورند که هرچه معرفتشان نسبت به آنها بیشـتر شود به همان اندازه معرفتش نسبت به خدا افزایش می‌یابد.

و دیگر باورها و تأویلات باطلی که خداوند هیچ دلیلی در مورد آنها نـازل نکرده است. و راز این انحراف در این است که مردم قرآن و سنت پیـامبر را رها کردند و به عقلهای قاصرشان اجازه دادنـد در مسـائلی کـه مجـالی برایشان نیست دخالت کنند و به افسانه‌ها و روایاتی که سند و متن معتبری ندارند، چنگ زنند و راه و رسم خرافی و عادات جـاهلی را حجـت قـرار دادند. اگر آنها به قرآن اعتماد و عمل مـی‌کردنـد قطعـاً حقیقـت برایشـان روشن می‌شد و متوجه می‌شدند که سخنان و باورهایشان چیزی جز همان تاویلات و دلایلی است که کفار در عصر پیامبر به آن متوسل می‌شـدند و استدلالها همان استدلالهاست اما خداوند متعال آن تاویلات و استدلالها را از آنها نپذیرفت، بلکه در سوره‌ی یونس آنها را تکذیب کرده و می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ یونس: ١٨ (و غیـر از الله آن چـه را کـه بـه آنهـا ضـرر

نمی‌رساند، عبادت می‌کنند و می‌گویند: اینها واسطه‌ها و میانجیهـای مـا در نزد خدایند، بگو آیا به خدا از چیزی خبـر مـی‌دهیـد کـه از وجـود آن در آسمانها و زمـین بـی خبـر اسـت، او پـاک اسـت و از آن چـه شـریک او می‌گردانید، برتر و بلندمرتبه‌تر است).

از این آیه بوضوح می‌فهمیم که در آسمانها زمین کسـی نیسـت کـه بـرای احدی شفاعت کند و شفاعتش برای کسی سودمند افتد و شفاعت پیامبران هم به اجازه‌ی پروردگار است. خدوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾﴾ الأنبیـاء: ٢٨ (بـرای کسـی شـفاعت نمی‌کنند مگر با رضایت(پروردگار) و آنـان از تـرس و بـیم پروردگـار در هراسند).

حقیقت این است که ما هر چه آنها را بفریاد بخوانیم و یـا از آنهـا کمـک بگیریم و فریاد رسی کنـیم در تحقـق امـری و روی دادن واقعـه‌یـی هـیچ تاثیری ندارند؛ مگر آنچه خدا بخواهد.

حقیقت شرک و گمراهی عصر جاهلیت

بـا توجـه بـه آن چـه گفتـه شـد، روشـن اسـت کـه کـافران در عصـر جاهلیـت(زمـان بعثـت پیـامبر) خدایانشـان را بـا خداونـد متعـال برابـر نمی‌دانستند و عقیده‌یشان این نبوده که مقام معبودانشان بـا مقـام خداونـد متعال برابر است و اقرار می‌کردند که آنهـا را خداونـد آفریـده و مخلـوق

خداوند هستند و هرگز چنین باوری نداشتند که قدرت و توانایی معبودانشان با قدرت خداوند برابرند، یا با خداوند در یک سطح هستند، بلکه کفر و سرکشی آنان این بود که در گرفتاریها و سختیها معبودانشان را صدا می‌زدند و از آنها کمک می‌خواستند و بنام شان نذرها و قربانیها می‌نمودند و آنها را وکیل و واسطه قرار می‌دادند؛ بنابراین هر کس رفتاری همچون کفار با معبودی غیر از الله داشته باشد، حتی اگر معترف باشد نذر و قربانی که برای قبر، فرد و یا هر چیز دیگر می‌کند آنها مخلوق خدایند؛ چنین افرادی در کفر و شرک با ابوجهل برابرند و در ردیف دیگر مشرکان قرار دارند؛ چه بپذیرند چه نپذیرند.

صورتها و اشکال مختلف شرک و اعمال شرکی

باید دانست شرک تنها این نیست که انسان کسی را بدون تفاوت با الله شریک و برابر بداند، بلکه حقیقت شرک این است که انسان اعمال و کارهایی را که خداوند متعال مخصوص ذات خود و شعار بندگی قرار داده برای کسی دیگر از انسانها انجام دهد، مانند سجده، ذبح، نذر و قربانی برای غیر خدا و در هنگام گرفتاریها از غیر الله کمک خواستن و هر جا حاضر و ناظر دانستن غیر الله و اعتقاد داشتن به قدرت و تصرف در جهان برای غیر الله؛ تمام موارد مذکور شرکند و هر کس چنین اعتقادی داشته باشد مشرک است، هر چند اعتقاد داشته باشند که مقام آن انسان،

قبر و غیر که اعمال فوق را برایش انجام می‌دهند از الله پایین‌تر است، و خداوند خالق آنهاست آنها بنده و مخلوق‌اند. و در این مورد هیچ فرقی بین اولیاء، پیامبران، جنها، شیاطین، دیوها و پریها نیست، هر کس چنین اعمالی داشته باشد مشرک است، به همین دلیل خداوند یهود و نصارا را که در محبت عالمان و پارسایان خویش زیاده روی می‌کردند در ردیف مشرکانی قرار داده که در خصوص معبودانشان غلو و زیاده روی می‌کردند و آن منحرفان(غلو کنندگان) را همانند غلو کنندگان مشرک مورد خشم و غضب قرار داده است.

خداوند متعال در سوره‌ی توبه آیه‌ی /۳۱ می‌فرماید: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١ ﴾[التوبة: ۳۱] (یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا علمای دینی و پارسیان خویش و همچنین عیسی ابن مریم را به خدایی پذیرفتند، حال آنکه به آن‌ها جز این دستور داده نشده بود که تنها معبود یگانه را عبادت کنند، معبودی به حق جز او نیست و از آن‌چه با او شریک قرار می‌دهند، پاک و منزه است.

در این آیه خداوند متعال یادآور شده است که همه‌ی مخلوقات، اعم از علماء زاهدان، حاکمان و یا پادشاهان در این‌که بندگان خاضع در برابر پروردگار، و عاجز و ناتوان‌اند، برابرند. هیچ یک از آنها مرگ، زندگی برانگیختن پس از مرگ را در اختیار ندارد و آنگاه که خداوند آنان را پس

از مرگ برانگیزد و احضار کند، چیزی ندارند جز اینکه فروتن، تسلیم، فرمانبردار و منقاد در برابر خدای متعال بایستند.

خداوند متعال در سوره‌ی مریم می‌فرماید: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحْمَٰنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ لَّقَدْ أَحْصَىٰهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾﴾ مریم: ٩٣ - ٩٥ (هیچ کدام از آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند، جز به بندگی و خضوع ـ به پیشگاه الله ـ رحمان نمی‌آیند. به راستی ـ خداوند ـ همه‌ی آنها را حساب کرده و بر شمرده است، و هر یک از آنان تنها در نزد او حاضر خواهند شد).

بنابراین روشن شد که تنها متصرف و صاحب اختیار خداست، خداوند کسی دیگر را مالک و متصرف نگردانیده و به کسی چنین توانی نداده است و هر کس به تنهایی به حضور پروردگارشان حاضر می‌شود و کسی نمی‌تواند جلوی احضارشان را بگیرد و یا مانع حضور دیگری شود، و آیات بسیاری این حقیقت را تأیید می‌کند.

هر کس دو یا سه آیه از آیاتی که ذکر کردیم و دیگر آیاتی را که مجال ذکرشان نیست مورد تأمل و اندیشه قرار دهد، فرق توحید و شرک را بخوبی می‌شناسد و حقیقت این دو برایش روشن می‌شود.

در این جا شایسته است، اعمال و رفتاری را که خداوند مخصوص ذات بلند مرتبه‌اش قرار داده و اجازه نداده کسی دیگر از آن‌ها بهره‌ای داشته باشد، ذکر کنیم، این اعمال بسیار زیادند، و از آنجایی که ذکر همه‌ی آنها

زیاداست و موجب طولانی شدن بحث می‌شود. ناگزیر به ذکر بعضی از آنها بسنده می‌کنیم. و فقط آن دسته از این اعمال را ذکر می‌کنیم که خواننده‌ی با هوش بتواند دیگر اعمال از این نوع را به آن قیاس کند و حق را از باطل و هدایت را از گمراهی باز شناسد.

علم احاطه کننده و فراگیر از ویژگیهای خداوند متعال است.

در مقدمه‌ی این مسائل باید بدانیم که این فقط از شأن و مقام خداوند متعال است که هر جا حاضر باشد و ریز و درشت امور را بداند و از دور و نزدیک، پوشیده و ظاهر آگاه باشد. و هیچ پنهانی برای او پوشیده نیست و او آن‌ها را می‌داند و در علم خداوند بین نور و ظلمت، آسمان‌ها و زمین، و بین قله‌ی کوه‌ها و اعماق دریاها، تفاوتی وجود ندارد.

این علم محیط و فراگیر خداوند در هر زمان و مکان، علمی است که به اندازه‌ی ذره‌ای از او پوشیده نیست و این صفت خاص خداوند است، بدون این‌که کسی در این صفت شریک او باشد.

هر کسی شیفته‌ی نام احدی از مخلوقات شود و او را ایستاده و نشسته، از دور و نزدیک و در هنگام گرفتاری‌ها صدا بزند، با زاری و فریاد از او برای نجات از دشمنان یاری بطلبد و با نام او مهر تأیید بر هر چیزی بزند و از او بترسد و فکرش را بر او متمرکز و سعی و همت خویش را به سمت او مصروف سازد و چنان تصور کند که گویا صورتش را می‌بیند و

معتقد باشد که هرگاه نام او را بر زبان جاری سازد و یا در دل او را به یاد آورد و یا صورت و قبرش را در ذهن ترسیم کند، آن شخص از این موضوع آگاه و مطلع می‌شود و هیچ کارش از او پوشیده نیست و او از تمام حالات او از قبیل بیماری و سلامتی، سختی و آسانی، مرگ و زندگی، غم و شادی خبر دارد و هر چه بگوید و هر اندوهی که به او برسد و هر اندیشه‌ای که به ذهنش خطور کند، همه‌اش را می‌داند و از همه آگاه است؛ چنین فردی مشرک است و همه‌ی موارد مذکور در شرک داخلند و این نوع شرک را «**شرک در علم الهی**» می‌نامند و این اثبات صفت علم محیط و فراگیر برای غیر الله است، هر چند این صفت را به پیامبر، ولی، شیخ، امام، امامزاده، دیو و یا جنی نسبت دهد، برابر است فرد معتقد باشد، علم و آگاهی مذکور از خود افراد است یا از بخشش و عنایت الهی که بعداً آن علم برای فرد صفتی مستقل شده و از او جدا نمی‌شود، همه‌ی موارد مذکور شرک به خداست.

«خداوند به حیث کمالی که دارد با قدرت و اراده‌ی خویش بر تمام هستی تصرف کامل دارد و این از ویژگی‌های اوتعالی‌ست».

دومین چیزی که واجب است انسان به آن اعتقاد داشته باشد، این است که تصرف در علم با اراده و صادر کردن امر و نهی، میراندن و زنده کردن آنگونه که بخواهد، ایجاد تنگی و گشادگی در روزی دادن، سلامتی و بیماری، پیروزی و شکست، مسخر کردن قضا و قدر برای انسان، دوست

دائمی هم پیمان خویش بودن و همه‌یـی امـور دنیـا در جهـت سـعادت و بهرورزی وی باشد و یا بر عکس امور دنیا از وی روی‌گـردان شـود و در جهت شقاوتش قرار گیرد، موفق گرانیدن در جهت رسیدن به خواسته‌ها و برآورده کردن آرزوها و دفع فتنه‌ها و یـاری دادن در گرفتاریهـا و متوجـه نمودن گنه‌کاران، دستگیری از افتادگان و درمانـدگان، همـه از ویژگیهـا و خصوصیات خداوند متعـال اسـت و کسـی از پیـامبران و اولیـاء، شـهداء، نیکان، دیوها و پری‌ها در موارد مذکور با خداوند شریک نیست.

بنابراین هرکس این نوع تصرف مطلق را برای کسی دیگـر ثابـت بدانـد و نیازهایش را از خداوند بخواهد به خاطر برآورده شدن نیازها برای غیر الله قربانی و نذر کند و یا در هنگام گرفتاریها و اتفاقات ناگوار غیـر الله را بـه یاری بطلبد، مشرک است و این نوع شـرک «**شـرک در تصـرف**» نامیـده می‌شود، برابر است فرد معتقد باشد، افراد مذکور فی نفسـه قادرنـد یـا الله این نوع قدرت را به آن‌ها بخشیده و این بزرگواری را به آن‌ها داده است.

تمام اعمال و شعائر عبادی مخصوص خداوند است

سومین چیزی که خداوند به خودش اختصاص داده اعمالی اسـت کـه بـه قصد تعظیم و بزرگداشت انجام می‌گیـرد، ایـن نـوع اعمـال را «**عبـادت**» می‌نامند. مانند: رکوع، سجده، ایسـتادن بـا خشـوع و فروتنـی و گذاشـتن

دست راست بر روی دست چپ[1] و اینکه فرد بنام کسی که او را صالح و بزرگ می‌پندارد، انفاق کند و بخاطر او روزه بگیرد و از سرزمینهای دور به قصد زیارت خانه‌اش اسباب سفر بر بندد، چنانچه هر کسی او را ببیند گمان کند که او به عنوان به جای آورنده‌ی حج و زائر قصد خانه‌ی خدا کرده است و در مسیر راه با نام فرد مورد نظر لبیک گویان حرکت کند و از اعمالی از قبیل همبستری و به زبان آوردن کلمات زشت و گناه و شکار حیوانات و ... پرهیز کند و با این آداب و قید و بندها، خانه‌اش را طواف کند؛ برایش سجده بجای آورد، قربانی با خودش ببرد و در آنجا نذرها کند، آن خانه را همچون کعبه بپوشاند و رو به آستانه‌اش بایستد و دعا و استغاثه کند و درخواست برآورده شدن نیازهای دنیوی و اُخروی و رسیدن به آرزوها را بکند، سنگها ودیوارهای زیارتگاه را ببوسد و خودش را به آن بچسباند، پرده‌هایش را بگیرد و چراغ و شمع در اطراف آن به هدف بزرگداشت و عبادت روشن کند و خودش را به این گونه اعمال در آنجا سرگرم نماید و تمام کارهایی را که خدمتکاران از قبیل جارو زدن و

---

۱ – ابوالحسن ندوی مترجم می‌گوید: مانند اینکه بردگان در مجلس پادشاهان در کشورهای عجمی (غیر عرب) می‌ایستند.

مؤلف می‌گوید: از همین قبیل است که بسیاری از قبر پرستان نادان را مشاهده می‌کنیم که در مسجد النبی دست راست را روی دست چپ می‌گذارند و با نهایت خشوع و فروتنی رو به قبر پیامبر می‌ایستند و خشوعشان در چنین حالتی بیشتر از خشوعشان در نماز برای خداوند است.

روشن کردن چراغها، انجام می‌دهند برای او انجام دهـد و آنجـا را فـرش کند و آب چاه را به قصد تبرک بنوشد و با آن غسل نماید و آن را در میان مردم تقسیم کند و برای کسانی که به آنجا نیامـده‌انـد هـم ببـرد و هنگـام خروج از آن به پشت برگردد بگونه‌ای که پشت آن بـه طـرف خانـه قـرار نگیرد و چنان با نهایت احترام و ادب رفتار کنـد کـه شـکارش را نکشـد، درختان و گیاهـان آن را از بـین نبـرد، و در محـدوده‌ی آن اجـازه ندهـد حیوانات بچرند! تمام اینها اعمالی هستند کـه پروردگـار جهانیـان آنهـا را مختص خود دانسته و به بندگانش آموزش داده که اینهـا را فقـط بـرای او انجام دهند. و هر کس چنین اعمالی را برای مرشد ـ شیخ طریقـه‌اش ـ یـا پیامبری، جنی یا قبری چه حقیقی وجه جعلی و یا بت و مجسمه‌ای و یـا محل عبادتی کـه یکـی از نیکـان در آن عبـادت و ذکـر کـرده و ریاضـت می‌کشیده، و خانه و یا نشانه‌ای از آثار بجای مانده‌ی یکی از صـالحان کـه به آن تبرک می‌جویند و یا علامتی باشد که با آن شناخته مـی‌شـود، انجـام دهد شرک ورزیده و نیز اگر به تابوتی سجده و رکوع کند و بنـام یکـی از نیکان روزه بگیرد[۲]. و با تواضع و فروتنی در مقابلش دست بسته بایستد، یا

---

۲ - ابوالحسن ندوی می‌نویسد: چنان به نظر می‌رسد که بدعت روزه‌ی بنام نیکان در عصر کهن در هنـد بوجود آمده و بسی اوقات بنام شخصیتهای خیالی روزه می‌گرفتند که اصلاً وجود خـارجی نداشـتند و این روزه در نیت و افطار احکام مخصوص دارد و در روزهای محدودی انجام می‌شود و با این روزه از افرادی که بنامشان روزه می‌گیرند. درخواست کمک و برآورده نمودن نیازهایشـان را مـی‌کننـد. شـیخ

حیوانی برای آن قربانی نماید و بـه قصـد یکـی از زیارتگاهها و مقبرها اسباب سفر ببندد و اینکه بـه هـدف بزرگداشـت و عبـادت در آن چـراغ روشن کند و آن را همانند کعبه با پارچه‌ای مخصـوص بپوشـاند و یـا بـر ضریح آن پارچه‌ای بگذارد و پرچم و چـوبی بنـام او بلنـد کنـد و چـون بخواهد از آن جا بر گردد رو بـه قبـر و بـه پشـت برگـردد و یـا هماننـد خدمتکاران که با بادبزن از چهره‌ی سرورانشـان مگـس را دور مـی‌کننـد، مگسها را از قبرش دور کند و برایش خیمه برپا نماید. یا رو به آسـتانه‌اش با فروتنی دست بسته بایستد، و برای ضریح آن نگهبانها و خدمه اسـتخدام کند و با درختان و گیاهان اطرافش مقدس مابانه بر خورد کند و با کَنْدن و بی احترامی نسبت به آنها بر خورد نکند، بدون تردید مرتکب شرک شـده است، فرقی ندارد که معتقد باشـد اینهـا شایسـته‌ی بزرگداشـت و تعظـیم هستند و اعتقاد داشته باشد که خداوند از تعظیم اینها خشنود می‌شود و به برکت این عمل مشکلاتشان را بر طرف می‌کند. این نوع شرک را **شـرک در عبادت می‌نامند.**

احمد بن عبدالاحد سرهندی (م.۱۰۳۴) طی نامه‌ای به یکی از خانمهایی که از ایشان پیروی مـی‌کـرده، این نوع روزه را تقبیح کرده و آن را شرک در عبادت بحساب آورده است. (نامه‌ی شماره‌ی ۴۱/۳)

تمام نشانه‌هایی که بر عبودیت و فروتنی دلالت دارد، مختص خداوند متعال است.

چهارم: خداوند راه راست و حق را در کتابش به بندگان معرفی کرده و بوسیله‌ی آن آنها آموزش داده و بر حیات دنیویشان برکت نازل نموده، تا بوسیله‌ی آن خواسته‌هایشان بر آورده شود؛ از جمله در نذر کردن برای خداوند در هنگام سختی و نزول بلاها و بفریاد خواستن خداوند در مشقتها و مشکلات، آغاز کردن هر کاری با نام او، ذبح کردن حیوانی جهت شکر و سپاسگزاری از خداوند در هنگامی که به انسان فرزندی عطا می‌کند و انتخاب اسمهایی برای فرزندان که توحید و عبودیت «الله» در آنها جلوه‌گر باشد؛ مانند: عبدالله، عبدالرحمن، هبه الله، جادالمولی، عطاء الله، أمه الله و عطیه الرحمن.[۱] اینها نشانه‌هایی از عبودیت و بندگی خداوند است.

اختصاص دادن قسمتی از درآمد کشاورزی و محصول باغها و نذر کردن قسمتی از اموال و حیوانات برای خدا و بردن قربانی و نشان نمودن آن به خانه‌ی خداوند-کعبه-و اطاعت از دستورات خداوند و پرهیز از منهیات در خوردن، نوشیدن، پوشش و داشتن باور قطعی به این که هر خیر و شر،

۱-در این جا مولف نامهای هندی که با توحید منطبق و بر گرفته از عقیده‌ی صحیح است، ذکر کرده؛ مانند: خدابخش(هبة الله) الله دیا(عطیة الله) و ابوالحسن ندوی گوید: آنها را به عربی ترجمه کردم.

گرسنگی، ارزانی، گرانی، سلامتی، بیماری، پیر.زی و شکست، نیکبختی و بدبختی، بهرمندی غم و شادی که می‌رسد همه بدست خداوند است. و لازم است هر کاری می‌خواهد انجام دهد به مشیت و خواست خداوند مقیدکند و بگوید فلان کار را «**انشاء الله**» خواهم نمود، و تعظیم و بزرگداشت نام خدا بگونه‌ای که در آن قدرت خداوند و عجز بنده نمایان باشد. بعنوان مثال بگوید: ربی، سیدی، خالقی و هر گاه بخواهد قسم بخورد فقط بنام او قسم بخورد و دیگر نشانه‌های تعظیم؛ همه را فقط مختص الله بداند.

هر کس اعمال مذکور را برای پیامبران، شهدا، دیوها و جنیات انجام دهد؛ بطور مثال در هنگام گرفتاریها و مشکلات برایشان نذر کند و یا در هنگام بیماری و تب آنها را با نامهای‌شان صدا زند و یا کارهایشان را بنام آن شروع کند و هرگاه فرزندی به او عطاء شد برای آنان نذرها کند و یا فرزندانش را به نامهایی چون؛ عبدالنبی، امام بخش، پیربخش نامگذاری کند و قسمتی از سبزیجات و میوه‌هایش را به آنها اختصاص دهد و از محصولاتی که از زمین بدست می‌آید، برای دستیابی به اغراض خویش به آنها پیش‌کش کند.

و یا از اموال و حیواناتش به غیر خدا اختصاص دهد و آن را مقدس بداند، و جهت احترام و بزرگداشت آن را نزند و از هیچ علف و کاه منع

نکند و به رسوم قدیمی و عرفهای رایج در خـوردن، نوشـیدن و پوشـیدن تمسک جوید و به آن همانند احکام شرعی پایبند باشد.
و غذا و لباسی را برای دسته‌ای از مـردم حـرام کنـد و دسـته‌ای از مـردم؛ همانند مردان و زنان را از آن باز دارد؛ مثلاً بگوید مردان نباید به فلان غذا نزدیک شوند؛ فلان غذا را نباید دختران یا زنـانی کـه شـوهر دوم گرفتنـد بخورند و کسانی که از قلیان استفاده می‌کنند از غـذایی را کـه بنـام شـیخ عبدالحق[1] آماده می‌شود، نباید بخورند. و خیر و شر، مشقت و آسایشی که

۱-ابو الحسن ندوی می‌گوید: شیخ(شاه) عبدالحق معروف به محدث دهلوی یکی از مشـایخ بـزرگ و مرشدی از مرشدهای طریقه چشتیه در هند است، که در«ردولی» از توابع لکنـو متولـد و بـزرگ شـده است و در توحید، تعظیم شریعت، محافظت بر فرائض، سنتها و دعوت مردم به سـوی الله مقـام بلنـدی داشته و در سنة/۸۳۶ هـ وفات کرده است. ندوی می‌نویسد: غالیان و جاهلان غذایی با آداب و رسوم خاصی که بشدت بر آن پایبندند هر ساله بنام شیخ عبدالحق درست می‌کنند. این نظر ابوالحسن نـدوی درباره‌ی عبدالحق محدث دهلوی بود. اما مؤلف(عبدالرحمن خمیس) در تعلیقش بر ایـن گفتـار نـدوی می‌نویسد: طریقه‌ی چشتی منتسب به خواجه معین الدین حسن بن حسن سـنجزی چشـتی م/۲۲۷هـ است. به زندگینامه‌ی وی در نزهة الخواطر مراجعه شود. گفتنی است که محور و مدار این فرقه صـوفیه بر ذکر جهری، مرتبط دانستن قلب به شیخ و مرشد، روزه‌ی همیشگی و پی در پی -لازم به ذکر اسـت که رسول‌اللهﷺ از روزه‌ی پی در پی نهی کرده است- و عبادت تمام شبها و کم سـخن گفـتن، کـم غـذا خوردن و دیگر بدعتهاست و کانون پیروان این فرقه در هند است و شاخه‌های زیادی دارد. بـه الثقافـة الاسلامیة/۱۸۰-۱۸۰-۱۸۱ .

مولف گوید: این فرقه یکی از فرقه‌های الحادی قبرپرست، بت پرست و منحرف است و قبـر چشـتی را که در شهر اجمیر هند است مانند بتی پرستش می‌کنند و روی قبرش ساختمان بزرگی ساخته‌اند.

ندوی در باره‌ی عبدالحق دهلوی می‌گوید: «مقـام بلنـدی در توحیـد دارد!» مولـف مـی‌گویـد وقتـی عبدالحق دهلوی یکی از پیشوایان صوفیه است چگونه ممکن است مقام بلندی در توحید داشته باشد؟! حقیقت این است که وی از تمام مخلوقات خداوند از توحید پیامبران و رسولان بیشـتر فاصـله داشـته است و از همه نسبت به توحید جاهل‌تر است، آری! توحید او توحید صوفیانه‌ی الحادی غالیان است.

مولف می‌گوید: از ندوی در تعجبم که چطور در مورد توحید کتاب می‌نویسد و این گونه افراد منحـرف صوفی قبر پرست را مدح می‌کند؟؟؟؟

سخن مترجم در این مورد: حقیقت این است که مولف از اصل عقاید عبد الحق دهلوی بـی خبـر بـوده است به همین علت در این جا برخی از عقاید دهلوی را در مورد قبرپرستی نقل می‌کنیم تا حقیقت شاه عبدالحق دهلوی و ندوی برای همگان هر چه بیشتر روشن شـود ایشـان در کتـابی کـه بنـام «تکمیـل الایمان» است و بزبان فارسی نوشته، تحت عنوان استمداد از اهل قبور می‌نویسد:

«در استعانت و استمداد از قبور فقهاء ایشان میگویند: زیارت قبور در غیر انبیاءعلیهم السـلام از بـرای عبرت و اعتبار و تذکر موت بوده یا از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچـه فعـلﷺ در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه هم گویند که در تصرف بعضی اولیـا در عـالم بـرزخ دائم و باقی است و توسل به ارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر»

نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زائر بارواح مزور موجب انعکاس اشعه لمعات انوار و اسرار شود در رنگ در یک مقابله مرأت بمرأت و اولیا را ابدان مکتسبه مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد و ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل نیست؟؟؟!

یکی از مشایخ گفته است که چهار کس از اولیا را دیدم(عجیب است اینها در قبر هـم بنـدگان خـدا را می‌بینند؟!) که در قبر خود تصرف می‌کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یـا بیشـتر، از آن جملـه شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو تن دیگر را از اولیا شمرد رجـوع شـود بـه تکمیـل الایمان/۱۲۳-۱۲۴ چاپ الرحیم اکیدمی کراچی پاکستان.

متن فوق دقیقاً جملات و کلماتی است که شخص شاه عبدالحق دهلوی نوشته اسـت. آری! فـردی کـه دارای چنین عقایدی است از نظر ابوالحسن ندوی مقام بلندی در توحید دارد؟؟؟ بـه همـین مناسـبت

به او میرسد به اولیاء و مشایخ نسبت دهد و بگویند: فلانی را لعنت فـلان پیر یا امامزاده ... گرفته است، به همین جهت دیوانه، مطرود یا فقیـر شـده است.

و یا فلان کس از برکت فلان پیر به نعمت و آسایش رسید، یا بخـت او را یاری کرده، خوشبختی به او روی آورده و یا بر اثر فلان ستاره مردم دچار گرسنگی شدند و یا فلانی خودش را بـدلیل اینکـه در فـلان روز و فـلان ساعت انجام داد، موفق شد و کارش را به پایان نرساند.

و یا بگوید: اگر خدا و رسول او بخواهد یا بگوید اگـر مرشـد و پیـر مـن بخواهد فلان کار خواهد شد، و اسمها و صفات مخصوص خداوند را بـه کسی که بزرگش می‌داند نسـبت دهـد، صـفاتی ماننـد عظمـت، کبریـایی، بی‌نیازی از مخلوقات قدرت مطلق سخاوتی که پایـان‌پـذیر نیسـت، قهـر، جبروت، معبود، بی‌نیازترین، بی‌نیازهـا، معبـود معبـودان، مالـک الملـک و

شایسته است خوانندگان و حق جویان را برای شناخت هر چه بیشتر ابوالحسن علی الحسن الندوی که توانسته با زیرگی حقیقت عقاید و افکارش را که همان تصـوف و انحـراف اسـت از عمـوم جوانـان و حرکتهای اسلامی پوشیده نگدارد، به تحقیق در مورد ایـن فـرد تشـویقی کـرده باشـیم. بنـابراین بایـد خوانندگان بدانندکه علی رغم این باز هم محققان و علمای ربانی که هم اهل تحقیق‌اند و هـم در گفـتن حق از کسی باکی ندارند بی کار ننشتند، بلکه آقای ندوی را از لابلای کتابهایی که به زبان عربی نوشته و یا ترجمه کرده‌اند، شناخته به نقد کشیده‌اند یکی از این کتابهایی که نقدی بـر افکـار و عقایـد نـدوی نوشته شده، کتابی است که استاد صلاح الدین مقبول احمد نوشته است و این کتاب «الاستاذ ابوالحسـن الندوی الوجه الاخر من کتاباته» نام دارد و بوسیله‌ی نشر غراس کویت چاپ شده است.

صاحب جهان، پادشاه پادشاهان و یا به پیامبر، علی یا یکی از فرزندان علی (ائمه‌ی گانه) یا شیخ و قبرش قسم بخورد، از تمام موارد مذکور شرک محقق می‌شود و شرک در عبادت نام دارد.

شرک در عبادت یعنی: تعظیم و بزرگداشت غیرالله و انجام اعمالی که معمولاً جهت تعظیم انجام می‌گیرد و جز برای خدا شایسته نباشد.

انواع چهارگانه شرک که ذکر کردیم، به صراحت در قرآن و احادیث ذکر شده است.

اینها نمونه‌هایی از انواع شرکهایی است که علمای حنفی برای توضیح و معرفی شرکی که در میان امت بوقوع پیوسته ذکر کرده‌اند و بروشنی سخن آنانی را که می‌گویند امکان وقوع و ظهور شرک اکبر در امت محمد غیر ممکن است، باطل و بی‌اساس می‌سازد و برای هر عاقل و خردمند روشن است که اشکال متنوع و متعدد شرک اکبر در امت محمد واقع شده و خواهد شد و برای اثبات این مدعا همین دلیل بس که پیامبر می‌فرماید: «**لا تقوم الساعه حتی تلحق قبائل امتی بالمشرکین و حتی تعبد قبائل من امتی اوثان**[1]»

---

۱ - ابوداوود کتاب الفتن و دلائلها حدیث/۴۲۵۲ اصل این حدیث در مسلم است۲/۲۲۱۵ و آلبانی در تخدیر الساجد/۱۲۰ می‌گوید: این حدیث با شرط مسلم صحیح است.

وفی روایة: «حتی یعبد فئات من امتی الاوثان» :(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قبایلی از امت من به مشرکین بپیوندند و نیز قبایلی از امت من بتان را بپرستند).

و در روایتی دیگر آمده :(تا گروههایی از امت من بتان را بپرستند).

خلاصه:

مظاهر و اشکال شرک اکبر در ربوبیت مانند شریک قرار دادن با «الله» در تصرف تدبیر فراگیر و شرک در الوهیت مانند: انجام عبادتها برای غیر خدا بخصوص در آنچه که مربوط به اولیاء و صالحان و ... می‌شود. همچنان در امت وجود دارد.

۲- علمای احناف از هیچ کوشش در مقابله کردن و هشدار دادن به این صورتها دریغ نکرده‌اند و بسیاری از گفته‌هایشان در همین بحث ذکر شد.

والسلام علی من اتبع الهدی